

یازده نکته در توضیح موقع و مقام مطهری به مناسبت سالروز شهادت او

شهید زنده



مهدی جمشیدی

عضو هیات علمی پژوهشگاه فرهنگ و اندیشه اسلامی

ریشه فلسفی درهم ریختگی معرفتی

در غرب متجدد

گره گشایی مطهری از نسبت تجدد با نشئت فلسفی

علامه مرتضی مطهری می نویسد «تجدد علمی اخیر در اروپا»، در اثر تکان سختی که به افکار داد و مسلمات چند هزار ساله بشر را در مورد فلکیات و طبیعیات باطل شناخت، «دهشت» و «حیرت» و «تشتت» فکری عجیبی ایجاد کرد. هرچند این تحول در مورد مسائل «حسی» بود، ولی به طور قهری، افکار را در مورد مسائل «تعقلی» و «نظری» و همچنین در مورد مسائل «دینی» نیز مردد و متزلزل ساخت و همین امر موجب شد که «مکاتب فلسفی گوناگون و ضدونقیض» در اروپا پدید آمدند و هر دسته ای راهی را پیش گرفتند. بازار «سوفسطایی گری» نیز پس از دوهزار سال سردی و بی رونقی، باز رواج بسیاری یافت و اگر پیدایش مکاتبی که مقارن ظهور علوم جدید شکل گرفتند، دلیل بر ارتباط صحیح و معقول آن «مکاتب» با آن «علوم» باشد، پس باید «سوفیسم» و «ایده آلیسم» را نیز ثمره مستقیم و خاصیت جدایی ناپذیر علوم جدید بدانیم. ولی پیدایش «مکاتب گوناگون» در اروپا، یک علت عمده دیگر نیز دارد و آن نبودن یک «مکتب فلسفی تعقلی قوی» است که بتواند با علوم، سازگار باشد. به خصوص، وجود یک سلسله عقاید سخیف به نام «حکمت الهی» در اروپا، بیش از اندازه میدان را باز کرد. در این دوره جدید، حکمای الهی بزرگی از قبیل دکارت و پیروانش هم موفق نشدند که یک فلسفه الهی قوی به وجود آورند. به طور

مسلم، اگر «حکمت الهی» همان پیشرفتی که در میان مسلمانان کرد، در اروپا کرده بود، این همه «رشته های فلسفی متشتت و متفرق» به وجود نمی آمدند و میدان برای خیال بافی «سوفسطائیان» و اظهار نخوت و غرور «ماتریالیست ها» فراهم نمی شد. (مرتضی مطهری، اصول فلسفه و روش رئالیسم، ج یک، ص ۳۳)

بنابر آنچه نقل شد، از نظر مطهری، وضع معرفتی در غرب، مطلوب نیست؛ چون گرفتار «پراکندگی» و «تشتت» است و این نشانه خوبی نیست. به عبارت دیگر، وی معتقد است چنانچه معرفت، گرفتار «تلاطم ها و نوسان های پراکنده» شود و بازی معرفت، به «حرکت های دودی شکل و نامنظم» تبدیل شود، تکامل و پیشرفتی در میان نخواهد بود و سیر و خط مطلوبی پدید نخواهد آمد. گویا مطهری، به حرکت «انباشتی» و «تراکمی» معرفت باور دارد و این رویه را مصوب می انگارد و بدین جهت است که تجدد را ستایش نمی کند. آری، وی به «ضارب آراء و عقول»، معتقد است و «تفاوت» و «تکثر» را برمی تابد و «یکنواختی» و «یکسانی» را به صورت مطلق، تجویز نمی کند، اما درعین حال، اینکه جریان های معرفتی «شکنده» و «ویران گر» پدید آیند و هر کسی، به راهی روان شود و سخنی بگوید را نیز صحیح نمی شمارد؛ چراکه این مدار، «پیشرفت» معرفت را در پی نخواهد داشت. «تعادل» و «نظم» در جهان معرفت، مطلق نیست و «حرکت» و «تحول»، لازمه پیشرفت است، اما حرکت نیز بر «محور» و «مدار»، صورت می پذیرد و این گونه نیست که بتوان در فضای «آشفته» و «درهم ریخته»، کمکی به تکامل معرفت کرد.

این گفته مطهری که چنانچه غرب از «فلسفه قوی» برخوردار بود، این تشتت نیز پدید نمی آمد و جریان های معرفتی بی قاعده و بی حساب و کتاب، شکل نمی گرفتند، نشان می دهد که او از منزلت «زیربنایی» و «جهت بخش» برای فلسفه نسبت به علم، دفاع می کند و معتقد است که گرفتاری ها و دشواری های جهان علم، در حوزه فلسفه، رفع شدنی هستند. پس اگر بازی علم، متکی به فلسفه متقن و مقاومی نباشد که بتواند گره ها را بگشاید و راه ها را بنمایاند، علم نیز دچار تنگنا خواهد شد.

نوشته مطهری به صورت آشکار، «فلسفه غربی» را ملامت می کند و «فلسفه اسلامی» را بر صدر می نشاند و نیرومند می شمارد، درحالی که تلقی رایج، این گونه نیست. در نوشته های دیگر نیز، مطهری همین طور درباره فلسفه غربی قضاوت می کند. اما این قضاوت، پیش داورانه» و «آلوده به تعصب» نیست، بلکه مطهری براساس مشاهده مواجهه عینی و واقعی فلاسفه غربی با «مساله ها»، به آن دست یافته است. مطهری به عرصه «مساله های فلسفی» نگر بسته و تامل کرده است که این فلاسفه به پرسش ها و ابهام های فلسفی، چه پاسخ هایی دادند و تا چه اندازه توانسته اند، گره گشایی کنند. آن گاه در چارچوب سرنوشت همین مواجهه ها، به قضاوت های درباره فلسفه غرب دست یافته است. این منطق، صواب و قابل دفاع است. من برخلاف کسانی که مطهری را به دلیل ناآشنایی با زبان اصلی، ناتوان در فهم فلسفه غربی می انگارند، معتقدم که او کامیاب و موفق بود و

داوری هایش، خطا نیستند. نه همواره این گونه است که زبان دانی، فهم درست را در پی داشته باشد و نه همیشه می توان متفکری را به دلیل سد زبان، متهم به فهم ناصواب کرد. «تفکر»، متوقف به زبان نیست و نباید به بهانه زبان، «فهم مطهری» را تخطئه کرد و کنار زد.

تفکری که همچنان زنده است:

«توقف» در مطهری!

ازجمله انتقادهایی که درباره خط پرداختن به علامه مرتضی مطهری و اهتمام به اندیشه ها و آثار وی مطرح شده، این است که توقف در «مطهری» و اندیشه هایش خطاست و حاصلی ندارد؛ مطهری در دوره تاریخی خود، کوشش هایی را به انجام رسانده و میراثی را از خود به جا نهاده است، اما «امروز» دیگر روا نیست که باز هم به او و اندیشه هایش وفادار باشیم و تلاش کنیم از گفته ها و نوشته هایش، «منظومه معرفتی» بسازیم یا «سرنخ های راهگشا» بیابیم. دلیل این سخن، آن است که اندیشه های مطهری همچون هر اندیشه ای، در «خا» شکل نگرفته، بلکه به رنگ «زمان» خویش درآمده و از اقتضائات و ضرورت های آن، تاثیر جدی و عمیق پذیرفته اند، و از آنجا که ما از «شرایط خاص تاریخی و فرهنگی» که در دهه های چهل و پنجاه شمسی حاکم بوده اند، عبور کرده ایم، باید از مطهری نیز «عبور» کنیم و برای گشودن گردهای معرفتی خود، «چاره ای دیگر» بیابیم. به بیان دیگر، چون هیچ اندیشه ای، «عام» و «فراتاریخی» نیست و نمی تواند پاسخگوی نیازها و خواسته های انسان در همه دوره ها و اعصار باشد، باید در هر دوره و عصر، متناسب با «موقعیت عینی» و «زمینه بیرونی»، اندیشه های «نو» و «بدیع» آفرید و به جای تکرار و بازخوانی گذشته، بر خلاقیت تکیه کرد. برخلاف شرایط حاکم بر دوره مطهری که در آن، «ایدئولوژی مارکسیستی»، غالب و رایج بود و در مواجهه با آن، مطهری قصد داشت از اصالت و حریم «ایدئولوژی اسلامی» در برابر تعدی و دست اندازی ایدئولوژی مارکسیستی دفاع کند، امروز ایدئولوژی مارکسیستی، خاموش و منزوی شده است و از آن استقبالی نمی شود، و در مقابل، «ایدئولوژی لیبرالیستی» به میدان منازعه پا نهاده و همآورد می طلبد.

در پاسخ باید گفت: اولاً با وجود اینکه مطهری در بخشی از نوشته های خود، به دنبال ابطال و رد ایدئولوژی مارکسیستی بوده است، اما پاره هایی از همین مضامین، اکنون در برابر ایدئولوژی لیبرالیستی نیز، کارآمد و مفید هستند و می توانند در رویارویی ایدئولوژی اسلامی با ایدئولوژی لیبرالیستی نقش ایفا کنند؛ چراکه برخی مساله ها و پرسش ها، برخاسته از سرشت تقابل «ایدئولوژی دینی» با همه انواع و اوصاف «ایدئولوژی های سکولار» هستند و خاص و محدود نیستند. ثانیاً، چنین نیست که تمام «لايه ها» و «مضامین» اندیشه های مطهری، ناظر به ایدئولوژی مارکسیستی بوده باشند، بلکه حجم انبوهی از میراث معرفتی او، فارغ از آن و با هدف طراحی «ایدئولوژی اسلامی» شکل گرفته است.

مطهری یک متفکر سلبی و انتقادی نبوده است که تنها به انکار و نفی ایدئولوژی مارکسیستی بپردازد و به طور مستقل، برنامه و غایتی نداشته باشد. مطهری در کنار خط معرفتی رویارویی با ایدئولوژی مارکسیستی، چندین خط معرفتی غلیظ و جدی دیگر را نیز دنبال می کرده است که همچنان، موضوعیت دارند و به تاریخ نیپوسته اند. بنابراین، رجوع به مطهری، «گذشته نگری» و «توقف در زمان سپری شده» و «غفلت از نیازهای اکنون» نیست، بلکه با بخش مهمی از چالش ها و دشواری های ما، مرتبط است و دردهایی را علاج می کند.

بر همین اساس است که آیت الله خامنه ای، افزون بر اینکه در دهه های اول و دوم و سوم انقلاب، بر ارتباط جدی با تفکر و راه معرفتی مطهری اصرار می ورزید، در دهه چهارم نیز همین منطق را ادامه داد: «امروز چند دهه از شهادت این مرد می گذرد، اما کتاب ها و حرف های او، همچنان «زنده» است و امروز هم همان تعلیمات، به درد «نسل جوان» و «محققان» می خورد، اگرچه چون افکار و شبهات جدیدی پدید آمده اند، اینها کفایت نمی کند و باید کسانی «مطهری وار»، کار کنند.» (در دیدار معلمان، ۱۶ اردیبهشت ۱۳۹۴)؛ «کتاب های مطهری،

همچنان «در قله»، و «خیلی با ارزش» هستند.» (در دیدار دانشجویان؛ ۲۰ تیر ۱۳۹۴)، «نتیجه «اخلاص» مطهری این شده که کارهای او، «ماندگار» شده است و با وجود اینکه ده ها سال است که شهید شده، اما همچنان، کسانی که اهل فکر و در پی فهمیدن هستند، دنبال کتاب های مطهری می دونند و کتاب های او را به قول سعدی، «چون کاغذ زر می برند!» (در دیدار معلمان، ۱۳ اردیبهشت ۱۳۹۵)؛ «مطهری را از دست دادیم، اما «آثار او» باقی است و من به جد، توصیه می کنم از نظرات او، هر چه می توانید استفاده کنید، چون کتاب های ایشان، ذهن را «هدایت» می کند و «پروش» می دهد و از «معارف صحیح و متین اسلامی»، پربار می کند.» (در دیدار معلمان، ۱۷ اردیبهشت ۱۳۹۶)؛ «اساتید و دانشجویان، هر چه می توانید با آثار مطهری، «انس» پیدا کنید. سال هایتمادی از حیات بابرکت مطهری گذشته است، اما شهادت و خون مطهر او، امضای حرف های او است. او «صادق» بود و «راست» گفت و «خوش فکر» و «بااستداد» و «قوی از لحاظ فکری» بود. بحمدالله، میراث خوبی از خود به یادگار گذاشته که تا امروز، همچنان مورد استفاده است.» (در دانشگاه فرهنگیان، ۱۹ اردیبهشت ۱۳۹۷)؛ «مجموعه های دانشجویی باید نهضت کتابخوانی» را راه بیندازند، و من مکرر درباره «کتاب های مطهری»، صحبت کرده ام.» (در دیدار دانشجویان؛ اول خرداد ۱۳۹۸).

در برابر منطق «سهمیه بندی انقلاب»:

حساسیت مطهری به تجزیه ناپذیری انقلاب

علامه مرتضی مطهری گفته بود در انقلاب و اینکه نیروهای سیاسی مختلف چه بهره ای از آن می توانند داشته باشند، مساله «سهم داشتن» مطرح نیست، چون انقلاب «تجزیه بردار» نیست که بگوئیم یک قسمت از آن را به شما می دهیم و یک قسمتش را به دیگری. انقلاب مانند «قافله» ای است که در یک «مسیر» و «راه» به حرکت افتاده است، این قافله با از این راه باید برود یا از آن راه

و حالت دیگری را نمی توان درنظر گرفت.

از این رو قافله این انقلاب یا باید در مسیر اسلامی حرکت کند یا باید «به کلی» راه خودش را عوض کند و از راه دیگری – مارکسیستی یا لیبرالیستی - حرکت کند. در این مرحله از انقلاب جای این بحث نیست که بگویند چون نیروهای مارکسیست تا مرحله «سقوط حکومت پیشین» سهم داشتند، باید اکنون که انقلاب به پیروزی رسیده است، سهم آنها از انقلاب را داد. انقلاب همچون جوی آب نیست که بگوئیم تا اینجا که آمده در یک مسیر بوده است، اما از اینجا جویی را جدا کنیم و به اینها بدهیم. واقعیت انقلاب این است که یا آنها انقلاب را پیش می برند و ما دیگر سهمی نخواهیم داشت یا ما انقلاب را پیش می بریم و آنها دیگر سهمی نخواهند داشت، چراکه نمی شود انقلاب را در آن واحد در «دو مسیر متناقض» حرکت داد. انقلاب را در دو مسیر متناقض حرکت دادن یعنی گاهی به این طرف کشاندن و گاهی به آن طرف



کشاندن مساوی است با نابودی انقلاب. (مرتضی مطهری، آینده انقلاب اسلامی ایران، صص ۸۵-۸۴).

سخن مطهری دلالت بر این معنا دارد که چنین روایتی از «تکثرگرایی» ممنوع است و نباید به آن تن در داد. «ایدئولوژی انقلاب» واحد است و تعدد و تکثر در آن راه ندارد. در غیر این صورت چیزی از انقلاب باقی نماند و به هر یک بخشی از ساختار سیاسی را واگذار کرد. انقلاب یک کل «واحد» و «درهم نشد» و «یکپارچه» است و آنانی که با شعار تکثرگرایی سهم خویش را طلب می کنند، در حقیقت می خواهند انقلاب را «پاره پاره» و «تکه تکه» کنند.

«منطق سهمیه بندی» نه فقط در اینجا غلط است و نباید به آن استناد کرد، بلکه در بسیاری از حرکت های پسانقلابی نیز نارواست. در دوره پساانقلاب و به تدریج که «شکاف ها» و «فاصله ها» بی پدید می آیند و برخی جریان ها «زویه دار» می شوند، باز هم کسانی با شعار تکثرگرایی به جان انقلاب می افتند و می خواهند «مقومات» و «ذاتیات» انقلاب را کمرنگ کنند و از انقلاب واقعیتی «سیال» و «شناور» بسازند. در اینجا نیز باید قاطعانه ایستاد و مجال نداد که انقلاب «خلوص» و «اصالت» خویش را از دست بدهد و گرفتار «پرشانی» و «پراکندگی» شود و مرزهایش با «دیگری ها» و «اغیار» فروپاشند. بعضی نیروها به این بهانه که باید چتر انقلاب را گسترش داد و «مخالف» را به «منتقد» و «منتقد» را به «موافق» تبدیل کرد، «بنیات» و «محکمت» انقلاب را سست و رقیق می کنند تا در متن یک روایت «کلی» و «مبهم» از انقلاب همگان تعریف شوند. هیچ هدفی آن اندازه ارزش و اعتبار ندارد که بتوان به چنین وضعی تن در داد و انقلاب را «بی معنا» و «ژله ای» کرد.

آری، «هم گرایی مطلق و تمام عیار» ممکن نیست و در همه حال، حتی میان اصیل ترین و نزدیک ترین نیروها نیز تفاوت ها و تمایزهایی وجود دارد، اما این امر محدود به دامنه «سلیقه ها» و «خرده گرایش ها» است، نه «اصول» و «بنیادها». برخی مغالطه می کنند و به این عنوان که جامعه خصوصیت «موزائیکی» و «چندپاره» دارد و همگونی و هماهنگی خالص امکان ندارد، «اصول» و «بنیادها» را به «سلیقه ها» و «خرده گرایش ها» فرومی کاهند و به این طریق به هویت و اصالت انقلاب تعدی می کنند، درحالی که میان این دو دسته تفاوت وجود دارد. نباید به نام «تنوع سلیاق» به سوی ذاتیات و قواعد بنیادین انقلاب دست دراز کرد و «مرزها» و «حریم های» انقلاب را زدود. سلیقه ها تعیین کننده هویت انقلاب نیستند، اما مساله این است که آنچه سلیقه و پسند خوانده می شوند، اصول و ضروریات هستند.